التعویض وبکم یجبر المهیض ویشفی المریض وعندکم ما تزاد الارحام وما تغیض»

وقولهم: (لولانا ما عبد الله) وقولهم: (نزلونا عن الربوبیة وقولوافینا ما شئتم)

فعلیه کل عبارة کانت مخالفة لظاهر القرآن ولم تکن قابلة للتأویل الصحیح فهم صلواة الله علیهم برآء منها فهی من الدجالین والمعاندین ضرورة انهم بمنزلة شخص واحدلا یصدر عنهم ما یخالف التنزیل فکون الخطبه الشریفة مشتملة علی بعض الفقرات المدسوسة کما فی النسخة التی کانت عند المحقق القمی لا یقدح ولا یوجب القاء جمیع الخطبة الشریفة کما لا یخفی علی اهل التحقیق.[1]

اما اکثرا کل خطبه را زیر سوال می‌برند.

۱. الشیعه و الرجعه، ص۱۴۶فصل فی الخطب و ما یتعلق بالمهدی.

حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویّت

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویّت

با محوریت کتب اربعه

جلسه هشتم تا دهم: سید حسنی

استاد: آیةا... طبسی (دامت برکاته)

۱۰۷۵۴

بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه هشتم ـ شنبه ۲۵/ ۸۸/۷

ظاهرا بین دو بیان[۱] اختلاف نظر باشد.

۲۸۵ وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ قَالَ فَقَالَ إِذَا اخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَ وَهَى سُلْطَانُهُم وَ طَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ فِيهِمْ وَ خَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعِنَّتَهَا- وَ رَفَعَ كُلُّ ذِي صِيصِيَةٍ صِيصِيَتَهُ وَ ظَهَرَ الشَّامِيُّ وَ أَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَ تَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ وَ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتُرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ مَا تُرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ قَضِيبُهُ وَ رَايَتُهُ وَ لَامَتُهُ وَ سَرْجُهُ حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ فَيُخْرِجَ السَّيْفَ مِنْ غِمْدِهِ وَ يَلْبَسَ الدِّرْعَ وَ يَنْشُرَ الرَّايَةَ وَ الْبُرْدَةَ وَ الْعِمَامَةَ وَ يَتَنَاوَلَ الْقَضِيبَ بِيَدِهِ وَ يَسْتَأْذِنَ اللَّهَ فِي ظُهُورِهِ فَيَطَّلِعُ عَلَى ذَلِكَ بَعْضُ مَوَالِيهِ فَيَأْتِي الْحَسَنِيَّ فَيُخْبِرُهُ الْخَبَرَ فَيَبْتَدِرُ الْحَسَنِيُّ إِلَى الْخُرُوجِ فَيَثِبُ عَلَيْهِ أَهْلُ مَكَّةَ فَيَقْتُلُونَهُ وَ يَبْعَثُونَ بِرَأْسِهِ إِلَى الشَّامِيِّ فَيَظْهَرُ عِنْدَ ذَلِكَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَيُبَايِعُهُ النَّاسُ وَ يَتَّبِعُونَهُ وَ يَبْعَثُ الشَّامِيُّ عِنْدَ ذَلِكَ جَيْشاً إِلَى الْمَدِينَةِ فَيُهْلِكُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دُونَهَا وَ يَهْرُبُ يَوْمَئِذٍ مَنْ كَانَ بِالْمَدِينَةِ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ ع إِلَى مَكَّةَ

۱ بیان مرحوم مازندرانی وبیان مرحوم مجلسی

به ابن مسعود ختم می‌شود.سپس بعد از اینکه برخی از شروح را ذکر می‌کنند درباره این فراز خطبه «**انا الذی اوجدتُ السماوات والارض فی طرفةعین**» می‌فرمایند:

لکن فی ثلاث نسخ عندی غیر موجودة وعلی الاول لا یمکن المصیر الیها والاخذ بظاهر تلک الفقرة لکونها مخالفة للقرآن کیف ویقول الله تعالی فی سورة الاعراف آیة ۵۳ (ان ربکم الله الذی خلق السماوات والارض وما بینهما فی ستة ایام) و لا اشکال فی ان مثل هذه العبارات من مدسوسات الغلاة ومن مفتعلات اعدائه ضرورة انه لا ینطق بماهو مخالف للقرآن.[۱]

اما بعض الفقرات مثل: (انا مورق الاشجار ومثمرالثمار) فنظیرها موجود فی الاخبار ویساعده الاعتبار شاهد بر آنها وجود دارد: (بنا اثمرت الاشجاروراینعت الثماروجرت الانهاروبناتنزل الغیث وتنبت عشب الارض)

یا در زیارت مطلقه حضرت امیر المومنین علیه السلام داردکه:

«وبکم تنبت الارض اشجارها وبکم تخرج الاشجاراثمارها وبکم تنزل السماء قطرها)

و یا در زیارت رجبیه می‌فرماید: (انا سائلکم وآملکم فیما الیکم التفویض وعلیکم

۱. جلد ۴۷ بحار الانوارص۳۵۴، مناظرات، را حتما نگاه کنید که تمام جنگها را نواصب زیر سوال می‌برند... وهمه را به امام صادق علیه السلام نسبت می‌دهند.

اما بیان سیدجعفر مرتضی عاملی:

علامه سید جعفر مرتضی در کتاب ***المختصر المفید*** (به لحاظ پاسخ به شبهات مختصر ومفید است نه به لحاظ حجم کتاب) در ج۳ ص۲٤۸ می‌فرماید: **ان فی هذه الخطبه اشکالات عدیده سواء ما یرتبط بالناحیة اللغویة و الاشتقاقات المستعملة فیها او فیما تضمنته من اخطاءتاریخیه**[1] این اشکالاتی است که به جاعلین روایات گرفته می‌شود. **«کل ذلک (اشکالات) تجعلنا نشک فی صحة نسبتها الی الامام علیه السلام...» احتمالا این خطبه کار فردی بوده، «مبادرة من شخص لا یملک ثقافة ولا معرفه بالقواعد اللغویة ولعله کان یجمع ماکان یقع تحت یده من احادیث یجدها من کتب السنه والشیعه او الزیدیة او الاسماعیلیة اواية فرقة من الفرق دون ان یمحص تلک الاحادیث علما أن ما اطلعنا علیه من کتب المتقدمین لم یورد هذه الخطبة و لم یشر الیها .»**

اما بیان مرحوم طبسی:

ایشان درکتاب ***الشیعة والرجعة*** گویا خطبه را می‌پذیرد ص۱٤٦ چ ۱۳۸۵ «هجری» **فصل فی الخطب وما یتعلق بالمهدی المنتظر وخطبة البیان...ذکرناها عن بعض اجلاء المحدثین**..سپس سندی ارائه می‌دهد که همه آنها مشکل دارندوسند

۱. مثلا راجع به سلمان فارسی که در جنگ جمل نبوده) یا راجع به معاویه گفته شده ؟ آن روزی که جعفر زنده بود معاویه مسلمان نبود وآن روزی که مسلمان شد جعفر شهید شد

فَیَلْحَقُونَ بِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَ یُقْبِلُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ نَحْوَ الْعِرَاقِ وَ یَبْعَثُ جَیْشاً إِلَی الْمَدِینَةِ فَیَأْمَنُ أَهْلُهَا وَ یَرْجِعُونَ إِلَیْهَا[1]

بیان مرحوم مجلسی:

مرحوم مجلسی ظاهراً این « وهی سلطانهم » را به معنای ضعف گرفته اند:

قوله علیه السلام: « وهی سلطانهم » قال الجوهری: وهی الحائط اذا ضعف، وهمّ بالسقوط[2] **.لذا وهی سلطانهم یعنی هنگامی که مملکتشان در حال ویرانی باشد.**

«کل ذی صیصیة » ای اظهر کل ذی قدرة قدرته وقوته، قال الجزری فیه: انه ذکر فتنة فی الارض تکون فی اقطارها، کانها صیاصی بقر ای قرونها،...

صیصیه به معنای صاحب شاخ وناخن پشت پای خروس است بنابراین صیصیه کنایه از قیام است.

«وخرج صاحب هذا الامر»ای مختفیا لیظهر بمکة.«ولامته» قال الجزری ...الدرع وقیل السلاح «ودرعه» ای الحدید او القمیص.

آیا مراد از درع همان لباسی است که بر تن حضرت یوسف بود یا لباسی که پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد بر تن داشته وخون دندانش بر آن به جای است

۱ الکافی، ج۸، ص ۲۲۵. ح۲۸۵. یأجوج و مأجوج.

۲ مرآة العقول، ج۲۶ص۱۵۵، ذیل ح ۲۷۹.

وهم اکنون همان لباس با همان اثر خون نزد امام علیه السلام می‌باشد.

«ولامته» قال الجزری ...الدرع وقیل السلاح،«فیهلکهم الله دونها» ای قبل الوصول الی المدینه بالبیداء یخسف الله به وبجیشه الارض کما وردت به الاخبار المتظافرة...[1]

اما بیان مرحوم مازندرانی:

۲۸۵ – وعنه،[محمد بن یحیی] عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن یعقوب السراج قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: متی فرج شیعتکم ؟ قال: فقال: إذا اختلف ولد العباس وهی سلطانهم وطمع فیهم من لم یکن یطمع فیهم وخلعت العرب أعنتها ورفع کل ذی صیصیة صیصیته وظهر الشامی وأقبل الیمانی وتحرک الحسنی خرج صاحب هذا الأمر من المدینة إلی مکة... *

الشرح: قوله: (إذا اختلف ولد العباس) أی جاء بعضهم بعد بعض وقام بأمر الإماره والسلطنة (ووهی سلطانهم) وهی کوعی وولی تخرق وانشق واسترخی رباطه وضعف (وطمع فیهم) أی فی هضمهم وملکهم (من لم یکن یطمع فیهم) وهو هلاکو وقد نهض إلیهم من بلاد الترک وما وراء النهر بتقدیر إلهی " وإذا أراد الله أمرا فلا مرد له "

مرحوم مازندرانی مراد از«طمع فیهم» را که باعث سقوط سلطنت بغدادشده هلاکو می‌داند.وهابیت سقوط بغداد را به شیعیان وخواجه نصیر نسبت می‌دهند

۱ مرآة العقول، ج۲۶، ص۱۵۷، ذیل حدیث ۲۷۹.

شاهد ما این بود که ایشان زیراب خطبه البیان را زد. علامه کسی است که در همه علوم متبحر است او در مقدمه کتاب بحارالانوار می‌گوید: علوم مختلفی را دیده ام اما به جز علوم محمد وآل محمد صلی الله علیه و آله علمی را شایسته فراگیری ندانستم. «إنی کنت فی عنفوان شبابی حریصا علی طلب العلوم بأنواعها مولعا باجتناء فنون المعالی من أفنانها فبفضل الله سبحانه وردت حیاضها و أتیت ریاضها و عثرت علی صحاحها و مراضها حتی ملأت کمی من ألوان ثمارها و احتوی جیبی علی أصناف خیارها و شربت من کل منهل جرعة رویة و أخذت من کل بیدر حفنة مغنیة فنظرت إلی ثمرات تلک العلوم و غایاتها و تفکرت فی أغراض المحصلین و ما یحثهم علی البلوغ إلی نهایاتها و تأملت فیما ینفع منها فی المعاد و تبصرت فیما یوصل منها إلی الرشاد فأیقنت بفضله و إلهامه تعالی إن زلال العلم لا ینقع إلا إذا أخذ من عین صافیة نبعت عن ینابیع الوحی و الإلهام و إن الحکمة لا تنجع إذا لم تؤخذ من نوامیس الدین و معاقل الأنام وجدت العلم کله فی کتاب الله العزیز الذی لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ و أخبار أهل بیت الرسالة»[1]

۱. بحارالأنوار، مقدمه، ص۲.

و جزواتی در این زمینه نوشته‌اند در حالیکه سقوط بغداد معلول مواردی مثل انحلال ارتش توسط حکومت، خیانت علمای سلفی آنروز، فساد دستگاه حکومت عباسیان و شخص خلیفه و... بود. علت اینکه آنها این مساله را به شیعیان نسبت می‌دهند اینست که چون تحولات فرهنگی وعلمی مثل تاسیس رصد خانه مراغه بعد از سقوط عباسیان بوجودآمد و نتوانستند تحمل کنند لذا می‌خواهند سقوط بغداد وکم کاری خودشان را به گردن شیعیان بیندازند. به علاوه، واقعیت اینگونه نیست که نقل می‌کنندواصرار دارند که سیاه نمائی ومبالغه کنند در قتل و غارت، و حال آنکه اینگونه نیست[1].

(وخلعت العرب أعنتها) العنان کتاب سیراللجام الذی تمسک به الدابة والجمع أعنة وکأن خلعها کنایة عن الذل والانکسار والخوف والفرار (ورفع کل ذی صیصیة صیصیته): هی بالتخفیف قرن البقر وما خلف رجل الدیک والحصن والجمع الصیاصی وکأنه کنایة عن قیام کل ذی قوة لطلب الملک والرئاسة أو عن رفع السلاح مثل الأسنة والرماح وغیرهما أو عن رفع الحصون والقلاع حفظا من تسلط الأعداء والغرض هو الإشارة إلی شدة ذلک الزمان وصعوبة الأمر فیه (وظهر الشامی) کأنه السفیانی الدجال

۱ رجوع کنید به شرح حال عبد الله بن احمد در کتاب ذهبی. ج۱۳، ص۵۱۶.

الْجَوَابُ کل ذلک بحسب ما یریهم الله من مصالح الوقت کما ورد فی خبر ابن أشیم و غیره و هو أحد معانی خبر محمد بن سنان فی تأویل قوله تعالی لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللَّهُ و لعل تخصیصه بالنبی ص و الأئمة ع لعدم تیسر هذه التوسعة لسائر الأنبیاء و الأوصیاء ع بل کانوا مکلفین بعدم التقیة فی بعض الموارد و إن أصابهم الضرر و التفویض بهذا المعنی أیضا ثابت حق بالأخبار المستفیضة. الخامس الاختیار فی أن یحکموا بظاهر الشریعة أو بعلمهم و بما یلهمهم الله من الواقع و مخ الحق فی کل واقعة و هذا أظهر محامل خبر ابن سنان و علیه أیضا دلت الأخبار.السادس التفویض فی العطاء فإن الله تعالی خلق لهم الأرض و ما فیها و جعل لهم الأنفال و الخمس و الصفایا و غیرها فلهم أن یعطوا ما شاءوا و یمنعوا ما شاءوا کما مر فی خبر الثمالی و سیأتی فی مواضعه و إذا أحطت خبرا بما ذکرنا من معانی التفویض سهل علیک فهم الأخبار الواردة فیه و عرفت ضعف قول من نفی التفویض مطلقا و لما یحط بمعانیه.[1]

خلاصه اینکه ایشان ٦ معنا راجع به تفویض بیان می‌کند که هیچ یک را قبول نمی‌کند بعد توضیحی راجع به تفویض داده ومی گوید تفویض اینست که ائمه به اراده خودشان خلق می‌کنند که اگر کسی این حرف را بزند کافر است.

شاهد کلام ما این عبارتست که می‌فرماید: **ما ورد من الاخبار الدالة علی ذلک (خلق) کخطبة البیان وامثالهما (افتخاریه و...) لا یوجد الا فی کتب الغلاة**. علامه که خود گله می‌کند از نسبت غلو آیا این حرف را می‌زند؟

۱. بحارالأنوار، ۳۴۶/۲۵.

مرحوم مجلسی در این باره عبارت می‌گوید: «ظهر الشامی» ای السفیانی، باید گفت که چه کسی می‌گوید سفیانی از شام ظهور می‌کند؟ درحالیکه در روایات خلاف این مطلب بیان شده است به این روایت توجه کنید:

۷۵- [الغیبة للشیخ الطوسی] قَرْقَارَةُ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدٍ الْکَاهِلِیِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ بَشِیرِ بْنِ غَالِبٍ قَالَ یُقْبِلُ السُّفْیَانِیُّ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ مُتَنَصِّراً فِی عُنُقِهِ صَلِیبٌ وَ هُوَ صَاحِبُ الْقَوْمِ [1]

اما مرحوم مازندرانی در مورد عبارت مذکور می‌گوید: «وکانه السفیانی الدجال»

آیا مراد از دجال معنای لغوی آن یعنی دروغگو مراداست یا معنای اصطلاحی؟ علی الظاهر معنای لغوی مراد است تا به این طریق با بیان مجلسی نیز هماهنگ شود.

(وأقبل الیمانی) إلی العراق (وتحرک الحسنی) من مکة لإرادة الخروج. سپس یمانی به طرف عراق می‌رود با این ویژگیها (خرج صاحب هذا الأمر من المدینة إلی مکة) (دقت کنید که خرج دارد نه ظهر)

۱ بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، باب ۲۵، علامات ظهوره من السفیانی و ...، ح۷۵.

هذا باطل لا یقول به عاقل فإن النبی ص کان ینتظر الوحی أیاما کثیرة لجواب سائل و لا یجیبه من عنده و قد قال تعالی وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی. و ثانیهما أنه تعالی لما أکمل نبیه ص بحیث لم یکن یختار من الأمور شیئا إلا ما یوافق الحق و الصواب و لا یحل ببالـه ما یخالف مشیته تعالی فی کل باب فوض إلیه تعیین بعض الأمور کالزیادة فی الصلاة و تعیین النوافل فی الصلاة و الصوم و طعمة الجد و غیر ذلک مما مضی و سیأتی إظهارا لشرفه و کرامته عنده و لم یکن أصل التعیین إلا بالوحی و لم یکن الاختیار إلا بإلهام ثم کان یؤکد ما اختاره ص بالوحی و لا فساد فی ذلک عقلا و قد دلت النصوص المستفیضة علیه مما تقدم فی هذا الباب و فی أبواب فضائل نبینا ص من المجلد السادس. و لعل الصدوق رحمه الله أیضا إنما نفی المعنی الأول حیث قال فی الفقیه و قد فوض الله عز و جل إلی نبیه ص أمر دینه و لم یفوض إلیه تعدی حدوده و أیضا هو رحمه الله قد روی کثیرا من أخبار التفویض فی کتبه و لم یتعرض لتأویلها. الثالث تفویض أمور الخلق إلیهم من سیاستهم و تأدیبهم و تکمیلهم و تعلیمهم و أمر الخلق بإطاعتهم فیما أحبوا و کرهوا و فیما علموا جهة المصلحة فیه و ما یعلموا و هذا حق لقوله تعالی ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و غیر ذلک من الآیات و الأخبار وَ عَلَیْهِ یُحْمَلُ قَوْلُهُمْ ع نَحْنُ الْمُحَلِّلُونَ حَلَالَهُ وَ الْمُحَرِّمُونَ حَرَامَهُ أَیْ بَیَانُهُمَا عَلَیْنَا وَ یَجِبُ عَلَی النَّاسِ الرُّجُوعُ فِیهِمَا إِلَیْنَا وَ بِهَذَا الْوَجْهِ وَرَدَ خَبَرُ أَبِی إِسْحَاقَ وَ الْمِیثَمِیِّ الرابع تفویض بیان العلوم و الأحکام بما رأوا المصلحة فیها بسبب اختلاف عقولهم أو بسبب التقیة فیفتون بعض الناس بالواقع من الأحکام و بعضهم بالتقیة و یبینون تفسیر الآیات و تأویلها و بیان المعارف بحسب ما یحتمل عقل کل سائل و لهم أن یبینوا و لهم أن یسکتوا کَمَا وَرَدَ فِی أَخْبَارٍ کَثِیرَةٍ عَلَیْکُمُ الْمَسْأَلَةُ وَ لَیْسَ عَلَیْنَا

جزاء لقوله «إذا اختلف إلى آخره» می‌گویند این جمله «خرج» جزاء است خروج می‌کند درحالیکه همراهش وسائل پیغمبر است.

خرج...(بتراث رسول الله (صلى الله عليه وآله)) التراث بالضم: الميراث وأصله وراث قلبت الواو ياء للتخفيف، والدرع معروف وهو المنسوج من الحديد وقد يذكر ويؤنث والبرد بالضم ثوب مخطط وأكسية يلتحف بها. الواحدة بردة والقضيب العود والسيف اللطيف الدقيق القاطع. واللامة بالهمز أداة الحرب كالمغفر والدرع ونحوهما.

در روایات دیگر داریم که معه ذوالفقار رسول الله ﷺ، لازم است بدانیم که ذو الفقار به معنایی که ما می‌دانیم که شمشیری است دوشاخه، نیست بلکه ذو الفقاربه معنای اینست که به هر چیزی که برخورد کند آنرا فقیر می‌کند هم از دنیا دستش را کوتاه می‌کند و هم در آخرت از رحمت خدا.

(فيخرج السيف من غمده) يخرج إما من الإخراج وفاعله ضمير الصاحب ﷺ **أو من الخروج والسيف فاعله فيكون ذلك علامة لظهوره** ﷺ یخرج را یامتعدی بخوانیم که فاعلش خود امام ﷺ می‌شود و یا لازم بخوانیم به معنای خروج که در این صورت یعنی خود سیف یکی از نشانه‌های ظهور است وخود به خود از «نیام» بیرون می‌آید.

«**وينشر الراية» النشر خلاف الطى كالتنشير** این نشر رایه در کجاست؟

آیا این رایه همان رایه ایست که اگر بازشود دیگر شکست معنا ندارد؟

فالأول التفويض فى الخلق و الرزق و التربية و الإماتة و الإحياء فإن قوما قالوا إن الله تعالى خلقهم و فوض إليهم أمر الخلق فهم يخلقون و يرزقون و يميتون و يحيون و هذا الكلام يحتمل وجهين. أحدهما أن يقال إنهم يفعلون جميع ذلک بقدرتهم و إرادتهم و هم الفاعلون حقيقة و هذا كفر صريح دلت على استحالته الأدلة العقلية و النقلية و لا يستريب عاقل فى كفر من قال به. و ثانيهما أن الله تعالى يفعل ذلک مقارنا لإرادتهم كشق القمر و إحياء الموتى و قلب العصا حية و غير ذلک من المعجزات فإن جميع ذلک إنما تحصل بقدرته تعالى مقارنا لإرادتهم لظهور صدقهم فلا يأبى العقل عن أن يكون الله تعالى خلقهم و أكملهم و ألهمهم ما يصلح فى نظام العالم ثم خلق كل شيء مقارنا لإرادتهم و مشيتهم. و هذا و إن كان العقل لا يعارضه كفاحا لكن الأخبار السالفة تمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهرا بل صراحا مع أن القول به قول بما لا يعلم إذ لم يرد ذلک فى الأخبار المعتبرة فيما نعلم و ما ورد من الأخبار الدالة على ذلک كخطبة البيان و أمثالها فلم يوجد إلا فى كتب الغلاة و أشباههم مع أنه يحتمل أن يكون المراد كونهم علة غائية لإيجاد جميع المكونات و أنه تعالى جعلهم مطاعين فى الأرضين و السماوات و يطيعهم بإذن الله تعالى كل شيء حتى الجمادات و أنهم إذا شاءوا أمرا لا يرد الله مشيتهم و لكنهم لا يشاءون إلا أن يشاء الله. و أما ما ورد من الأخبار فى نزول الملائكة و الروح لكل أمر إليهم و أنه لا ينزل ملک من السماء لأمر إلا بدأ بهم فليس ذلک لمدخليتهم فى ذلک و لا الاستشارة بهم بل لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تعالى شأنه و ليس ذلک إلا لتشريفهم و إكرامهم و إظهار رفعة مقامهم. الثانى التفويض فى أمر الدين و هذا أيضا يحتمل وجهين. أحدهما أن يكون الله تعالى فوض إلى النبى و الأئمة ع عموما أن يحلوا ما شاءوا و يحرموا ما شاءوا من غير وحى و إلهام أو يغيروا ما أوحى إليهم بآرائهم و

همان پرچمی که وقتی پیامبر باز میکردند دیگر شکست معنا نداشت وملائکه به کمک او می‌آمدند؟

(والبردة والعمامة) الإنسب أنه عطف على الدرع فيدل على جواز العطف على جزء جملة بعد الفصل بجملة أخرى والعطف على الراية بعيد (فيطلع على ذلک بعض مواليه) الأنسب أن ضمير مواليه عائد إلى الحسنى المذكور سابقا وعوده إلى الصاحب بعيد جدا (فيظهر عند ذلک صاحب هذا الأمر) پس از این روایت برداشت می‌شود که تحرک حسنی نزدیک ظهور است.

روى الصدوق فى كتاب كمال الدين بإسناده عن أبى بصير قال: قال أبو جعفر عليه السلام: " يخرج القائم عليه السلام يوم السبت يوم عاشورا اليوم الذى قتل فيه الحسين عليه السلام " (ويبعث الشامى عند ذلک جيشا إلى المدينة فيهلكهم الله عز وجل دونها) بالبيداء بالخسف كما روى (ويقبل صاحب هذا الأمر نحو العراق) أى الكوفة مع عصا موسى والحجر الذى انبجست منه اثنتا عشرة عينا ومنه طعامهم وشرابهم كما روى. *[1]

١ شرح اصول كافى مازندرانى، ج١٢ص٣٠٠و٣٠١و٣٠٢.

اعلم أن الغلو فى النبى و الأئمة ع إنما يكون بالقول بألوهيتهم أو بكونهم شركاء الله تعالى فى المعبودية أو فى الخلق و الرزق أو أن الله تعالى حل فيهم أو اتحد بهم أو أنهم يعلمون الغيب بغير وحى أو إلهام من الله تعالى أو بالقول فى الأئمة ع إنهم كانوا أنبياء أو القول بتناسخ أرواح بعضهم إلى بعض أو القول بأن معرفتهم تغنى عن جميع الطاعات و لا تكليف معها بترک المعاصى. و القول بكل منها إلحاد و كفر و خروج عن الدين كما دلت عليه الأدلة العقلية و الآيات و الأخبار السالفة و غيرها و قد عرفت أن الأئمة ع تبرءوا منهم و حكموا بكفرهم و أمروا بقتلهم و إن قرع سمعک شىء من الأخبار الموهمة لشىء من ذلک فهى إما مؤولة أو هى من مفتريات الغلاة.

و لكن أفرط بعض المتكلمين و المحدثين فى الغلو لقصورهم عن معرفة الأئمة ع و عجزهم عن إدراک غرائب أحوالهم و عجائب شئونهم فقدحوا فى كثير من الرواة الثقات لنقلهم بعض غرائب المعجزات حتى قال بعضهم من الغلو نفى السهو عنهم أو القول بأنهم يعلمون ما كان و ما يكون و غير ذلک مَعَ أَنَّهُ قَدْ وَرَدَ فِي أَخْبَارٍ كَثِيرَةٍ لَا تَقُولُوا فِينَا رَبّاً وَ قُولُوا مَا شِئْتُمْ وَ لَنْ تَبْلُغُوا وَ وَرَدَ أَنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ وَرَدَ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ و غير ذلک مما مر و سيأتى. فلا بد للمؤمن المتدين أن لا يبادر برد ما ورد عنهم من فضائلهم و معجزاتهم و معالى أمورهم إلا إذا ثبت خلافه بضرورة الدين أو بقواطع البراهين أو بالآيات المحكمة أو بالأخبار المتواترة كما مر فى باب التسليم و غيره. و أما التفويض فيطلق على معان بعضها منفى عنهم ع و بعضها مثبت لهم

جلسه نهم ـ یکشنبه ۸۸/۷/۲۶

گفتیم از معاصرین شیعه ،این روایت را فقط صاحب الزام الناصب نقل می‌کند وسندش را به خطبهٔ البیان نسبت می‌دهد.اماراجع به خطبه البیان مطالبی وجود دارد،گاهی بحث در مدرک این خطبه است وگاهی در مضمون و محتوای این خطبه است که برخی گفته‌اند با اصول اعتقادات ما نمی‌سازد.

آقا بزرگ تهرانی در ارتباط با خطبهٔ البیان مطالبی دارد و می‌فرماید:[1]

من الخطب المشهورة نسبتها الی أمیرالمؤمنینعلیه السلام **ولها نسخ مختلفة** (سه تا) **بالزیادة والنقصان ، والاتم منها یقرب من الخمس ماة بیت أنشاها بالکوفة** (اگر بگوئیم انشاها بالکوفه اشکال سندی قبلی برطرف نمی‌شود زیرا حضرت ٤ سال بعد از وفات إبن مسعود وارد کوفه شده اند) **کما فی بعض روایاتها او بالبصرة کما فی أخری، لم یذکرها الرضی فی " نهج البلاغة "وکذا لم یذکرها و ابن شهر آشوب فی المناقب فی عدادخطبه المشهورة نعم ذکر فیه من خطبه التی لا توجد فی النهج خطبة الافتخارکما اشرناالیها ، ولعل المراد منها هذه الخطبة**(اگر ثابت شود مدرک قدیمی برای خطبه پیدا می‌شود) **فان فی أولها ما یقرب من سبعین من اوصافه وخصاله**

۱. الذریعه ج۷ص۲۰۰.

جلسه دهم ـ دوشنبه ۸۸/۷/۲۷

بحث در مورد خطبه البیان بود که ببینیم مصادر این خطبه به کجا می‌رسد،به نتیجه قطعی نرسیدیم ولی قطعا می‌توان گفت که در مصادر دسته اول این خطبه با آن سه خطبه(افتخاریه،تطنجیه واقالیم) ومحتوا در منابع دسته اول نیست ولی در منابع متأخر نقل شده اما از شیعه در قرن ۱۳و۱۲ آمده وبه آقای حافظ رجب برسی نسبت داده‌اند که البته حرف است در مؤلف و در مؤلَف.

ابتدا به بیان نظرات این سه بزرگوار می‌پردازیم:

مرحوم مجلسی، مرحوم والد رحمة الله علیهما و سیدجعفرمرتضی.

قبل از بیان این نظرا ت گفته شد مرحوم قمی در جامع الشتات این خطبه رانقل نموده است. ظاهرا ایشان هم به سند وهم به محتوا اشکال دارند.

اما بیان مرحوم مجلسی:

مرحوم مجلسی بعد از بیان روایاتی در مقام ائمه بحثی راجع به معنای غلو وبحثی راجع به تفویض بیان می‌کنند.بعد از بیان غلو گله ایی به علمای کلام دارند بیان ایشان از این قرار است:

بعنوان انا كذا انا كذا مفتخرا بذلک کلـه أولهـا] الحمـدلله بـديع الـسماوات وفاطرهـا ، وساطح المدحيات وقادرها وموتد الجبـال و ثاغرهـا ،ومفجـر العيـون وباقرهـا، ومرسـل الرياح وزاجرها ، وناهى العواصف وآمر ومزين السماء وزاهرها ، ومدبرالافلاک ومسيرها ، الى أن قال سلمان(رض) (آیا سلمان می‌تواند ناقل ایـن خطبـه باشـد یـا خیـر؟ سلمان سال ٣٤ هجری رحلت کرده وعمرش ٣٥٠ سال بوده به نقل از مامقـانی ج٣٢ ص٢٦٠ این خطبه یا در کوفه بوده یا در بصره هر جـا بـوده سـال ٣٥ بـه بعد بوده است)

فقام اليه سويد بن نوفل الهلالى من لفيف الخوارج (سویداگر در کوفه بوده ویکی از خوارج بوده اشکال را بیشتر می‌کند چون معلوم می‌شود که این جریان پـس از جنگ خوارج بود) **ـ الى قوله ـ أنا آية الجبارانا حقيقة الأسرار ـ الى قوله ـ انا باب الأبواب أنا مسبب الاسباب ـ الى قوله ـ أناالاول والآخر والظاهر والباطن [وعندقوله أنا المخبر عن الكائنات ذكر كثيرا من الملاحم ، وعند قوله أنا أبو المهدى.**

قام مالک الأشتر وسأله عـن وقـت قيامـه كمـافى بعـض نـسخها . وهكـذا أنـا ... أنا...الى أن صاح سويد بن نوفل وهلک فى ساعته ، ثم قام مقداد بن الأسود(آیا مقـداد بن اسود می‌تواندر این روایت باشد در حالی که تا سـال ٣٣بـوده اسـت) **الـى**

و اهل البيت ادرى بما فى البيت.[1]

١. طوالع الانوار، ص١٧۴.

عنوان قبول ذکر کرده یا رد؟)

این خطبه را بن شهر اشوب به این اسم (***خطبة البیان***) نیاورده بلکه بـه اسـم اقالیم آورده است.

وقتی به مضمون روایات نگاه کنـیم مـی‌بینـیم کـه ایـن سـه خطبـه(خطبـهٔ البیان،افتخاریه،تطنجیه) یکی است.

اولین مدرک از شیعه ابن شهرآشوب واز اهل سنت طلحه شافعی است.

کتاب ***طوالع الانوار***[1] سید مهدی موسوی که از علمای قرن سیزدهم است.

بعد ذکر خطبه التنطجیه (اشاره به شهر طنجه) هذه الخطبه وخطبه البیان وغیرهما من الخطب المذکوره فی هذا الکتاب المشتمله بتلک الفقرات الدال علی الألهیة له ﷻ وعلی خالقیته ورازقیته وغیرها من الافعال الألهیة فهی من الفقرات المتشابهه ظاهرها عند اهـل الظاهر و المتشرعین مناف لظاهر الشرع مشعر بالکفر والخلاف لمذهب الاثنـی عـشریة و باطنها مستور عنا مخزون عند قائلها فلک ان لا تنکر ظاهرهاوباطنها لعلـه و رد کـذلک عنهم و نحن لانعلم بأی وجه ورد فیکون انکارها رداً و هو کفر فلک السلامة والنجاة أن لا تعتقد ظاهرها و تذر وتترک ظاهرها وباطنها و تأویلهـا علـی بیـان قائلهـا و انـی قـد ذکرتها لتعلمها و تعلم مخالفتها ظاهراً لمذهب الاثنی عشریة فظاهرها و باطنها عند اهلهـا

۱. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج۱۵، ص۱۸۰.

آخرالخطبة المختلفة نسخها ، این روایت را الذریعه به عنوان احتمال از مناقب نقـل می‌کند بعد می‌گوید شیخ علی در کتاب الـزام الناصـب آورده اسـت آقـای بـار جینی یزدی هر سه مضمون را آورده است) **وقد أوردالشیخ علی البارجینی الیـزدی الحائری فی کتابه"الزام الناصب المطبوع اخیرا بـایران ثـلاث نـسخ مـن هـذه الخطبـة ، ذکرت فی احدها أسماء اصحاب الحجة المهدی(ع) ، وذکرت فـی الأخـری أسـماء ولاة الحجة علی البلاد ، ونقل احدی تلک النسخ عن الـدر المـنظم فـی الـسرالأعظم"تـألیف محمد بن طلحة الشافعی المتوفی(۶۵۲) ، ونقل الشیخ سراج الدین حسن بعضهاعن" الدر المنظم " أیضا ، یوجد نسخة منها فی الرضویة کتابتها (۷۲۹) مع خطبة الاقالیم کما مر ، ونسخة أخری بخط درویش علی بن جمال الدین المقری کتبت فی(۹۲۳)فی ۵۵(ورقة) من وقف ابن خاتون فی (۱۰۶۷) فی(الرضـویة) أیـضا . وأورد السیدالـشبر تمـام هـذه الخطبة فی رسالته" علامات الظهور وجملة من فقراتها مـذکورة فـی"مـشارق الأنـوار "للبرسی لکن من غیران یسمیها بخطبة البیان . وأورد القاضی سعید القمی المتـوفی بعـد (۱۱۰۳) نسخة مختصرة من هذه الخبطة فی شرحه لحدیث الغمامة وشرح المحقـق القمـی المتوفی (۱۲۳۱) بعض فقرات هذه النسخة التی نقلها القاضی سعیدفیما یقرب مـن ثلاثـة آلاف بیت بالفارسیة ، وطبع الشرح فی آخر" جـامع الـشتات المـذکور فـی(ج ۵ ـ ص**

۵۹) ،ولها شروح اخر یأتی بعضها فی الشین ، ومنها شرحهاالموسوم بخلاصة الترجمان " والآخر الموسوم بمعالم التنزیل کما یأتی ، ومر شرحهاالفارسی انفا وترجمة هذه الخطبة بالفارسیة لنورعلیشاه(المتوفی)۱۲۱۲ توجد قطعة من الترجمة منضمة الی دیوان نور علیشاه فی(سبهسالار)وقد فاتنا ذکرها فی التراجم کما فاتنا ذکر ترجمتها نظما فی کاشان فی (۸۴۶) بامر حاکمها شمس الدین محمد

(.: ۹۸۹الخطبة التطنجیة) من الخطب المنسوبة الی امیر المؤمنین(ع) مذکورة فی"المجموع الرائق المؤلف فی(۷۰۳) وذکرها ایضا البرسی فی مشارق انوار الیقین الذی ألفه (۷۷۳) واوردها البارجینی فی الزام الناصب وقد شرحها السید کاظم الرشتی فی (۱۲۳۲) شرحا مبسوطاطبع فی (۱۲۷۰) أول الخطبة کما فی مشارق الأنوار]الحمد لله الذی فتق الاجراء وخلق الهواء [وفی اواخرها] أنا جعلت الاقالیم أرباعاوالجزائر سبعا فأقلیم الجنوب معدن البرکات واقلیم الشمال معدن السطوات واقلیم الصبا معدن الزلازل واقلیم الدبور معدن الهلکات [ویقال ان وجه تسمیتها بالتطنجیة هو قوله فی اوائلها] انا الواقف علی التطنجین ـ الی قوله ـ والتطنجان خلیجان من ماء کانهما أیسار تطنجین وأنا المتولی دائرتها [أقول من عدم ذکر ابن شهر آشوب هذه الخطبة وذکر خطبة الاقالیم کما

مر مع وجود ذکر الاقالیم فی أواخر هذه الخطبة[1]

شافعی بعض این خطبه را نقل کرده است.البته یک نسخه در مشهد است ودیگری از علی بن جمال مقری است که چیزی از او در مورد سال وفاتش معلوم نیست اما ۹۲۳ تاریخ نوشتن نسخه اش ذکر شده است. مرحوم شبرنیز در علامات الظهور نقل کرده است (شاگرد شاگرد مجلسی است) بعضی از عبارات خطبه نیز در مشارق الانوار حافظ برسی آمده است در بحث یمانی به تفصیل راجع به او صحبت خواهیم کرد که مرحوم مجلسی به او اعتماد نمی‌کند چون برخی او را رمی به غلو کرده‌اند لکن علامه امینی در کتاب الغدیر به شدت از او دفاع می‌کند واشکالات وارده را رد می‌کند ایشان از قدما بوده‌اند عباراتی را از خطبه می‌آورد وبعد می‌فرماید قاضی سعید قمی م ۱۱۰۳ بخشی از این خطبه را آورده بعد مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین م ۱۲۳۱ در جامع الشتات بالاخره این را نقل کرده اندکه برخی از عبارات را در آخر کتاب نقل کرده‌اند بعد برخی از شروح این کتاب را ذکر می‌کند (جامع الشتات کتاب استفتائات است باید دید چرا در آنجااین روایت را ذکر می‌کندباید دید به

۱. الذریعه، ۲۰/۷ ذیل ترجمه خطبة البیان.